

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال دهم، شماره‌ی سی‌ونهم، بهار ۱۳۹۸، صص ۱۰۷-۱۲۸
(مقاله علمی - پژوهشی)

مفهوم قانون در اندیشه‌ی طالبوف تبریزی

فردین مرادخانی^۱

چکیده

مشروطیت، این رویداد مهم دوران جدید ایران، جنبشی برای تأسیس قانون بود. از عصر ناصری قانون همواره هم در نوشته‌های روشنفکران و هم در خواسته‌های مصلحان و مردم مطرح می‌شد. ایرانیان در دوران مشروطیت درباره‌ی این مفهوم کلیدی دوران مدرن بسیار سخن گفتند. در این میان، میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی یکی از منسجم‌ترین و دقیق‌ترین دیدگاه‌ها را به دست داده است. من در این مقاله کوشیده‌ام با بررسی نوشته‌های طالبوف، طرحی از مفهوم قانون در اندیشه‌ی او ارائه کنم. طالبوف به جایگاه، تعریف، اهداف و فواید قانون و نیز به منبع وضع آن پرداخته و برداشت درستی از این مفهوم در ایران ارائه کرده است. او همچنین کوشیده است به دیدگاهی در مورد نسبت شریعت و قانون دست یابد. واژه‌های کلیدی: قانون، مردم، عدالت، سعادت، شرع

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. استادیار گروه حقوق دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینای همدان،
(moradkhani.fardin@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۳۰، تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۲/۱

۱- مقدمه

مفهوم قانون یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در مشروطیت ایران است. اهمیت قانون و لزوم آن برای ایران از عصر ناصری رنگ و بویی جدی گرفت و رساله‌نویسان، روشنفکران و بعضاً حتی دربار، کوشش‌هایی برای ورود این مفهوم به ایران انجام دادند. جمله‌ی تلاش‌ها برای آشنایی ایرانیان با مفهوم قانون متعلق به روشنفکران است. بیشتر بزرگان این نحله از جمله ملک‌خان، مستشارالدوله، آخوندزاده و طالبوف درخصوص این مفهوم تأملاتی کرده‌اند. آنها مقدمات نظری پیدایش مفاهیم نوین را در جامعه فراهم آوردند و مهم‌ترین راهکار خروج از وضعیت آن روز را تأسیس قانون می‌دانستند. جنبش مشروطیت ایران با قانون و قانون‌خواهی گره خورده است. البته برخی پیوند مشروطه‌خواهی ایرانی با قانون‌خواهی و تأکید بر قانون به‌عنوان امتیاز تجددخواهی ایرانی را مردود دانسته‌اند. به باور اینان، تفسیر بنیادین در فلسفه‌ی سیاسی غرب زمانی شروع شد که قانون به تابعی از حق بدل شد (مقیم، ۱۳۹۷، ۵۵-۵۳). قانونی که ذیل نظریه‌ی حق مطرح نشود نمی‌تواند راه به جایی برد.

طالبوف از مهم‌ترین روشنفکران آن دوران بود که در نوشته‌هایش بیش از همه به مسئله‌ی ایران می‌پرداخت. درباره‌ی طالبوف زیاد نوشته‌اند، اما آنچه کمتر مورد اشاره قرار گرفته است توجه او به مفاهیم بنیادینی مانند قانون، نمایندگی، حق و قانون اساسی است. مهم‌ترین تکننگاری درباره‌ی طالبوف را فریدون آدمیت نوشته است (۱۳۶۴). او که فصل سوم کتابش را به اندیشه‌های سیاسی طالبوف اختصاص داده، تنها در چند صفحه‌ی کوتاه از این فصل به تعریف قانون و منبع آن، یعنی اراده مردم، اشاره کرده (۴۶-۴۵) و تنها به توصیف و نقل قول مجملی از سخنان طالبوف بسنده کرده است. با این‌همه، ما در این مقاله می‌کوشیم طرحی منسجم و کامل از مفهوم قانون در اندیشه‌ی طالبوف از منظر دانش حقوق ارائه کنیم. در دیگر آثار مهمی که درباره‌ی مشروطه نوشته شده‌اند - حائری (۱۳۶۴)؛ آجودانی (۱۳۸۱)؛ طباطبایی (۱۳۸۶)؛ زرگری‌نژاد (۱۳۹۸)؛ آجدانی (۱۳۸۶)؛ آبادیان (۱۳۸۸) - به جایگاه قانون در اندیشه‌ی طالبوف به تفصیل پرداخته نشده است و اندیشه‌های حقوقی او اغلب در تبیین دیدگاه او به تجدد، مغفول واقع شده‌اند. در مقالات

فراوانی نیز که درباره‌ی طالبوف نوشته شده است، کمتر از هر چیز به جایگاه مفهوم قانون در اندیشه‌ی او پرداخته شده است. از جمله‌ی این مقالات می‌توان به آثار اکبری نوری، جمال‌زاده، منوچهری و مقیمی اشاره کرد. شاید علت این چنین مغفول ماندن مفهوم قانون و کوشش برای تبیین آن، غیاب حقوقدانان در بحث‌های تاریخی و نظری مشروطیت باشد. برخی محققین متوجه برتری طالبوف در این زمینه نسبت به هم‌عصرانش شده و گفته‌اند سخنان طالبوف در خصوص مفاهیم حقوقی جدی‌تر از دیگران است (وحدت، ۱۳۷۹؛ مرادخانی، ۱۳۹۶). یا مثلاً گفته شده، اشارات پراکنده‌ی طالبوف به قانون و جایگاه حکومت قانون در اندیشه‌ی تجدد از رساله‌های ملک‌خان اهمیت بیشتری دارد (طباطبایی، ۱۳۸۶، ۲۶۲). اما این سخنان از حد اشارت فراتر نرفته‌اند. در این مقاله می‌کوشیم به مفهوم حقوقی قانون در اندیشه‌ی طالبوف بپردازیم و اشارات پراکنده‌ی او را انسجام بخشیم، تا بدین وسیله بتوان طرحی از مفهوم قانون در اندیشه او درافکنند. موضوع این مقاله بحثی تاریخی پیرامون چیستی برداشت نیاکان ما از مفاهیم بنیادین، به قصد یافتن موقعیت کنونی‌مان، و افکندن پرتویی تازه بر این موقعیت از خلال نقادی میراث تاریخی‌مان است. پرسش اصلی این است که طالبوف چه فهمی از قانون داشت و چگونه قانون و مسائل آن را در ایران مطرح کرد. طالبوف از منظر دانش حقوق دقت بسیار به خرج داده است و به تعریف، فایده، هدف و مرجع وضع قانون اشاره کرده است. همچنین از آنجا که او در خلأ نمی‌نوشت و در پی آن نبود که تنها مسائل کشورهای دیگر را در ایران ترجمه کند، به مسائل خاص ایران توجه داشت. و هم از این‌روست که به مسئله‌ی مهم نسبت شریعت و قانون، که بعدها به مهم‌ترین مسئله‌ی نظام حقوقی ایران بدل شد، پرداخته است.

۲- تعریف قانون

روشنفکران عصر مشروطه متوجه مسئله‌ی قانون شده بودند. میان این افراد اختلاف نظراتی در مورد قانون وجود داشت. اولین اشارات به مفهوم قانون در میان روشنفکران را ملک‌خان ارائه داد. او با نوشتن *دفتر تنظیمات*، قانون به معنای مدرن را وارد افق دید ایرانیان کرد. در رساله‌های متعددی که در دهه‌های بعد نوشت به بحث درباره‌ی قانون

پرداخت و انتشار روزنامه‌ی قانون هم در همین راستا بود. دفتر تنظیمات درحقیقت نه تأملی جدی درباره‌ی مفهوم قانون، بلکه ترجمه‌ای از قوانین کشورهای غربی بود و بسیار کم به تأمل و خردورزی درباره‌ی قانون و وجوه مختلف آن می‌پرداخت. قانون به معنای مدرن به متنی گفته می‌شود که مرجعی خاص به نام مجلس به نمایندگی از مردم به تصویب می‌رساند و دارای ویژگی‌های خاصی است و پدیده‌ای جدید و مربوط پس از قرن هجدهم است (برتران، ۱۳۹۱). چنان‌که اولین مجموعه‌ی قوانین از ۱۷۴۰ نوشته شدند و نقطه‌ی اوج آن کد ناپلئون در ۱۸۰۴ بود (Grossi, 2010) در آغاز عصر مدرن، پرسش‌هایی درخصوص مفهوم قانون مطرح شد: هدف از وضع قانون چیست؟ منبع آن چیست؟ با کدام روش می‌توان آن را استخراج کرد؟ و مرجع وضع آن کیست؟ (راسخ، ۱۳۸۶، ۱۸) در این معنای جدید، قانون موضوع اراده‌ی انسان بود و انسان موجودی خودقانون‌گذار معرفی می‌شد. چنین قانونی زمینی است، از هنجارهای مشخصی به وجود می‌آید، دولت ضامن آن است، حامی حقوق افراد است (Habermas, 2001, p. 766) و انسان وضعش می‌کند (Lloyd, 1977, p.175). همچنین در این دوران این سؤال مطرح شد که متن قانون باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد. متفکران بزرگ دوران جدید به ویژگی‌های قانون اشاره کردند. ولتر گفته بود قانون باید دقیق، واضح و مطابق با عرف باشد (ولتر، ۱۳۷۳، ۱۰۸). منتسکیو نیز در کتاب بیست و نهم از روح/تقوانین نوشت قانون باید صریح، ساده، همه‌فهم و فاقد ابهام باشد، استثنای زیادی نداشته و با اخلاق حسنه مخالف نباشد (منتسکیو، ۱۳۴۹، ۸۷۲، ۸۷۷). روسو نیز گفته بود قانون اراده‌ی عمومی است و باید به واقعیات جامعه توجه کند (روسو، ۱۳۷۹، ۲۱۳). از میان متفکران بزرگ دوران جدید جرمی بنتام بیش از دیگران در این خصوص نوشت و کتاب اصول قانون‌گذاری را به این مسئله اختصاص داد (Bentham, 2001). بعدها در قرن بیستم لان فولر مهم‌ترین کتاب را در این حوزه نوشت (۱۹۶۹) و این بحث همچنان دنبال می‌شود.

ملکم‌خان دو تعریف از قانون ارائه داده است. طبق تعریف نخست قانون هر حکمی است که از جانب حکومت صادر شود، مبتنی بر صلاح عامه باشد و اطاعت آن بالمساوی بر افراد طایفه لازم باشد (ملکم‌خان، ۱۳۲۷، ۱۵). در تعریف دوم قانون «توان آحاد یک

جماعت به جهت حفظ حقوق عامه» است (ملک‌خان، ۱۳۵۵، ۲). ملک همچنین بر این مسئله تأکید داشت که مرجع وضع قانون باید «دستگاه قانون» باشد (ملک‌خان، ۱۳۸۸، ۱۱۶). البته ملک هرگز پیشنهاد ایجاد مجلس به معنای مدرن را نداد و از مجلسی به نام «مجلس اعظم» یا «مجلس ملاً اعلی» برای ایران سخن گفت. ملک‌خان همچنین هدف قانون را «سدردن همه حتی خود» اعلام کرد (همان، ۵۵) و اعلام کرد «هرچه می‌خواهید از قانون بخواهید» (روزنامه‌ی قانون ش ۲، ۳)، و «حفظ دولت ایران ممکن نیست مگر به وضع قانون» (ملک‌خان، ۱۳۸۸، ۱۳۲). مستشارالدوله نیز قانون را «جمیع شرایط انتظامات معمول بها» می‌داند که «به امور دنیویه تعلق دارد و دولت و امت با هم ضامن بقای آن‌اند» (مستشارالدوله، ۱۳۸۶، ۲۵) و بقای قانون را عین بقای جان و مال و جماعت می‌داند (همان، ۳۰). اینکه به چه متنی قانون گفته می‌شود و این متن باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد از دید روشنفکران ایرانی مغفول نماند. ملک‌خان در این زمینه از همه درخشان‌تر نوشته است. به گفته‌ی او قانون به متنی گفته می‌شود که بیان اراده‌ی شاهنشاه باشد، متضمن صلاح عامه باشد، به اتفاق کل اعضای مجلس نوشته شود، به زبان فارسی واضح و روشن باشد، در روزنامه‌ی رسمی اعلان شود، مهور به مهر سلطنت باشد، در دفتر قانون نوشته شود و اسم و عدد معین داشته باشد و هر حکمی این‌ها را نداشت قانون نیست (ملک‌خان، ۱۳۲۷، ۲۵). تعاریف روشنفکران بیشتر معطوف به مسائل شکلی قانون بوده است، یعنی متنی است که توسط دستگاه قانون به تصویب برسد.

نگاه طالبوف به این مسئله متفاوت است. او علاوه بر پذیرش تعریف غالب، هم به واژه‌ی قانون و معادل آن در زبان فارسی می‌نگرد و هم می‌کوشد تعریفی مبنایی از آن ارائه دهد. او نخست به معنای لغوی این واژه می‌پردازد. ایرانیان واژه‌ی قانون را معادل law می‌گذاشتند. به گفته‌ی او، در سنت ما واژه‌ی قانون کاربردهای متعددی داشته است، و در طب مانند کتاب ابن‌سینا و در علم اصول مانند کتاب میرزای قمی به این واژه اشاره شده است و نوعی اشتراک لفظی میان آن‌ها وجود دارد. به باور طالبوف جز قانون می‌توان از معادل «دوا یا زنجیر جنون» نیز برای این مفهوم استفاده کرد. چون تقصیر یا جرم به گفته‌ی او «درواقع مرضی در طبایع است که اعتدال را بر هم زند و به وسیله‌ی حق و قانون دوا

مرض و استقرار اعتدال می‌کنند.» (طالبوف، ۲۵۳۶، ۲۱۱). در گذشته، بر این باور بودند که بدن و امزاج آدمی از عناصر چهارگانه‌ی خاک، آب، باد و آتش تشکیل شده است که در تعادل قرار دارند و هرگاه این تعادل بین عناصر بر هم بخورد انسان مریض می‌شود و نیازمند قانون یا همان دارو است. در جامعه نیز همین است و تقصیر یا عمل خلاف هر فرد، باعث می‌شود تعادل جامعه بر هم بخورد و با اعمال قانون یا دادن قانون به فرد خاطی، تعادل را به جامعه بازمی‌گردانیم و قانون نقش دارو را ایفا می‌کند.

طالبوف از قانون تعاریفی هم ارائه می‌دهد. در تعریف او آمده است: «قانون یعنی درجات حقوق و حدود». به گفته‌ی او، «حقوق یعنی اینکه افراد بشری نسبت به هیئت جامعه‌ی خود وظایفی دارند. حدود هم یعنی تنبیه با وسایل استقرار انتظام هیئت جامعه‌ی بشری. تنبیه نیز به معنای قصاص یا مجازات به اندازه‌ی تقصیر» است (همان، ۱۲۵). همچنین در جای دیگری می‌نویسد: «قانون یعنی فصول ترتیب احکام مشخص حقوق و حدود مدنی و سیاسی متعلق به فرد و جماعت و نوع که به واسطه‌ی او هرکسی کاملاً از جان و مال خود مطمئن است و برای خلاف و حرکات خود مسئول بالسویه است.» (طالبوف، ۱۳۴۷، ۹۴). به بیان ساده‌تر، طالبوف بر این باور است که حقوق و حدود افراد در جامعه در قانون مشخص می‌شود. می‌توان به تعریف طالبوف خرده گرفت که تنها ناظر به حقوق مدنی-سیاسی است. از قرار معلوم هدف از این امر تفکیک قائل شدن بین قانون و شریعت بوده است. نکته‌ی دیگری که طالبوف در تعریف خود می‌گنجاند که قانون مربوط به «نوع یا جماعت یا هیئت جامعه بشری» است. در اندیشه‌ی طالبوف «هیئت جامعه‌ی بشری» به معنای «ملت» است (طالبوف، ۲۵۳۶، ۱۲۷). یعنی قانون به ملت به‌عنوان مجموعه‌ای از افراد در سرزمینی خاص مربوط است. او با این تأکید قانون را امری سرزمینی می‌داند و مسیر خود را از قوانین جهانی و بی‌توجه به شرایط محیطی و نیز از قوانین فراطبیعی جدا می‌کند. این سخن اشاره‌ی مهمی است، زیرا در شریعت اسلامی احکام و قواعد شرع بر امت (و نه ملت) اعمال می‌شد و مرزی نمی‌شناخت. به نظر می‌رسد طالبوف با این سخنان به دنبال جداسازی قانون از شریعت است. این سخن طالبوف که در قانون تنبیه هرکس به اندازه‌ی تقصیرش مشخص می‌شود از این جهت شایان توجه است که

به وضعیت خاص ایران نظر داشت، کشوری که در آن هیچ تناسبی میان تقصیر و مجازات نبود و گاه فرد را برای کوچک‌ترین خلاف به سخت‌ترین شکل مجازات می‌کردند. سخن او همچنین اهمیت خود را مرهون اشاره به یک اصل مهم حقوقی، یعنی تناسب میان جرم و مجازات است. طالبوف تأکید می‌کند که قانون باید برای همه به یکسان و برابر اجرا شود. او این نکته‌ی مهم را دریافت که در برابر قانون (به معنای مدرن آن)، همه برابرند و شخصیت، لباس، موقعیت و طبقه‌ی افراد در اعمال قانون تاثیری ندارد. این سخنان در ایران آن زمان خطراتی را متوجه نویسنده می‌کرد. او قانون وضع‌شده‌ی انسان، یا به قول خودش، «قانون انسانی» را حاصل تلاش عقلای عالم برای ایجاد تنظیماتی برای تشخیص حقوق و تعیین حدود می‌داند، آزمونی که عقل انسان به رغم اختلاف طبع آدمیان، به سلامت از آن برون آمده است (آدمیت، ۱۳۶۳، ۳۶).

اما به باور طالبوف، همین که قانون نوشته شود کار تمام‌شده نیست و لازم است مردم هم به آن معتقد باشند، پس قانون باید به تصویب خود مردم برسد. جز این کاغذپاره‌ی بیش نیست. به بیان او، «قانون جز ترتیب فصول و ترتیب حروف بی‌روح نیست، مطلب در معنا و روح آن است و قانون زمانی از ترکیب آن حروف مشخص می‌شود که آن را مردم برای صلاح خود تبیین کنند» (منافی، ۱۳۹۲، ۱۴۹). این مسئله از نکات مهم در دانش حقوق و فلسفه‌ی قانون است. اگر قانونی مصلحت مردم را رعایت نکند مردم نیز به آن بی‌توجه خواهند بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۳- اهداف و فواید قانون

طالبوف نخستین هدف قانون را ایجاد عدالت می‌داند. قانون با عدالت نسبت وثیقی دارد. علم حقوق و قانون به دنبال عدالت‌اند. او دو تعریف از عدالت ارائه می‌دهد. تعریف نخست او همان تعریف رایج از عدالت در اندیشه‌ی اسلامی یعنی میانه‌روی و اعتدال است، هرچند سعی می‌کند این معنا را تا حدودی حقوقی کند. به گفته‌ی او، وضع قانون برای استقرار عدل است و عدل به معنای میانه‌روی است و قانون همانند شاهین ترازویی است که در آن حقوق و حدود ملت را می‌کشند و در اعتدال استوار نگه می‌دارند (طالبوف، ۱۳۵۷، ۱۲۲).

تعریف دیگر او از عدالت «پیشگیری از وقوع سیئات» یا همان جرائم است (میرزاصالح، ۱۳۸۷، ۷۴). به گفته‌ی او، «معنی لغوی» عدل میانه‌روی است، اما «معنی حقیقی» عدل استقرار حالتی است که حتی اگر شخص بخواهد از میانه‌روی انحراف کند نتواند این کار را انجام دهد، زیرا «روح عدل، سلب امکان تقصیر از مقصرین» است (طالبوف، ۱۳۵۷، ۱۲۳). عدل واقعی به نظر او آن است که باعث پیشگیری از امکان تقصیر و جرم شود. به نظر او در هر کشوری که قانون نیست، عدل یعنی درجات مجازات نیز معلوم نیست و جایی که درجات مجازات مشخص نباشد، حتی اگر از روی عدالت هم کار کنند، در اصل ظلم است (منافی، ۱۳۹۲، ۱۴۹). این نکته‌ی طالبوف حائز اهمیت فراوانی است. به گفته‌ی او، فقدان قانون با فقدان عدالت و در نتیجه برقراری ظلم برابر است و عدالت بی قانون همان ظلم است. او همچنین تأکید می‌کند که مرادش از عدالت نه عدالت فردی است، زیرا این نوع عدالت حتی اگر خوب عمل کند، نمی‌تواند پابرجا بماند. به گفته‌ی او، گاهی سلطانی عادل در یک کشور پیدا می‌شود و «شخصاً و ارسى امورات مهمه را مباشرت می‌کند و کمال عدل و نصفت را در حکومت و ریاست خود به کار می‌بندد، اما چون اداره‌ی کشور در تحت قوانین مضبوط نیست فقط در زمان حیات او تبعه آسوده و یحتمل کم‌تر مظلوم می‌شوند؛ اما بعد از وفات او، عدل و کلمات او نیز با خود او مدفون و کان لم یکن خواهد شد» (طالبوف، ۲۵۳۶، ۱۳۰). این از مشکلات همیشگی حکمرانی در ایران بوده است که عدالت هرگز به یک وضعیت و نهاد تبدیل نشد و همواره امری فردی باقی ماند.

هدف دیگر قانون در اندیشه‌ی طالبوف سعادت است که به اعتقاد او «منجر به برکات» می‌شود. طالبوف به فیلسوفان فایده‌گرا علاقه‌مند بود و گفته‌اند در *مسائل الحیات* متأثر از جان استوارت میل بوده است (فشاهی، ۱۳۸۶، ۳۸۸). او در بسیاری از مباحث از آرای این مکتب وام می‌گیرد و معیار قانون‌گذاری نیکو را تأمین بیشترین سعادت برای بیشترین افراد جامعه می‌داند (آدمیت، ۱۳۶۳، ۴۶). او با نقل مثلی حکیمانه می‌گوید، در مملکت بی قانون اساس زندگانی متزلزل است و سعادت و برکات وجود ندارد و نمی‌توان آنها را متمدن نامید (طالبوف، ۱۳۴۷، ۲۸۸). به گفته‌ی او، «هرجا قانون نیست، اساس منافع نیست و هر جا اساس منافع نیست، تمدن نیست و هر جا تمدن نیست، وحشت است و هر جا

وحشت است، سعادت و برکات نیست. پس هر جا قانون نیست، سعادت و برکات نیست.» (طالبوف، ۲۵۳۶، ۱۲۷). طالبوف در جای دیگری، در مقام بیان لزوم تصویب قانون با آرای اکثریت مردم، با دخیل کردن مفهوم سعادت می‌گوید، چون قانون برای سعادت عموم ملت است باید توسط ملت وضع شود، زیرا ملت خود بهتر می‌تواند سعادتشان را تعیین کنند. این نیز از نکات بکری است که طالبوف خاطر نشان می‌سازد. به اعتقاد او، این قانون که حکما آن را سعادت و برکات می‌نامند در میان هر ملت که وضع می‌شود باعث سعاداتی مانند «انوار درستی قول، نیکویی فعل، اطمینان جان و مال، محبت عامه، مساوات تامه، انتشار معارف، معنی تدین، وطن‌دوستی، سلطان‌پرستی، سادگی در وسایل زندگی، ترقی صنایع، تزئین ثروت عمومی، رونق تجارت و پیشبندی نفوذ اجانب» شده و از این سعادات، «برکات کلیه» تولید می‌گردد (همان). روشنفکران عصر مشروطه دیدی بسیار آرمانی به قانون داشتند و گمان می‌کردند با آمدن قانون همه‌ی مشکلات جامعه حل می‌شود؛ در حالی که قانون می‌تواند بزرگ‌ترین مشکلات را برای جامعه به وجود بیاورد. مسئله‌ای که اروپا از نیمه‌ی قرن نوزدهم تا بعد از جنگ جهانی دوم با آن درگیر بود.

طالبوف برای جلوگیری از تجاوز به حق نیز تأسیس قانون را ضروری می‌داند. او برای نظم عالم و آسایش نوع بشر و در راستای حفظ حق و جلوگیری از نقض آن پیشنهاد می‌دهد انسان‌ها قوانینی به وجود آورند و دستگاهی به اسم «دایره‌ی عدلیه» تشکیل دهند تا در صورت تجاوز به حق، با حضور در دادگاه، حقوق و حدود را استقرار دهند (همان، ۱۷۹). در اینجا او حق را به قانون پیوند می‌زند و هدف قانون را مشخص کردن حق‌ها و حدود مرزهایشان اعلام می‌کند.

طالبوف همچنین وضع قانون را برای اصلاح ایران و بیرون رفتن از حالت انحطاط ضروری و قانون را راه‌حل نهایی اصلاح ایران می‌داند (منوچهری و خالقی، ۱۳۹۳، ۲۱۱). او از لرد سالیسوری نقل می‌کند، «مملکت بی‌قانون، اگرچه از رقابت دول متنافعه می‌تواند وجود خود را حفظ نماید، ولی بالطبع و بالخاصیه یا به حکم تقدیر، هرطور بخواهید بفهمید، چون درخت پوسیده بالاخره متلاشی گردد.» (طالبوف، ۲۵۳۶، ۱۳۷). به اعتقاد او تا زمانی که قانون در ایران پدید نیاید، به معنای واقعی کلمه، دولت، وطن و استقلال

نخواهیم داشت. او معتقد است همه‌ی تلاش‌های ناکام اصلاحگران ایران در عصر قاجار نیز معطوف به تأسیس قانون بوده است. به گفته‌ی او، جعفرخان مشیرالدوله کتابی سفید ورق مجلد نمود و به محمدشاه داد که در صفحه‌ی اول آن نوشته بود: قانون، قانون، قانون. امیرکبیر و مشیرالدوله‌ها هم از وضع و اجرای قانون بی‌خبر نماندند، اما همه‌ی این تلاش‌ها بی‌اثر ماند و «قانون ملکم هم سی سال است در دست رجال ایران اسباب تمسخر و استهزاست.» (طالبوف، ۱۳۵۷، ۲۲۸). به باور او، اگر نتوانیم قانون را در ایران تأسیس کنیم، اخلاف ما از جهت این جهل و نداشتن قانون و ندانستن حقوق وطن، شاگرد و نوکر ملل اجنبی خواهند شد (طالبوف، ۲۵۳۶، ۹۹).

جلوگیری از استبداد از دیگر اهداف و وظایف قانون است. یکی از تأکیدات طالبوف جهت خروج از بحران نظام پادشاهی، تأکید بر حکومت قانون است (جمالزاده، ۱۳۸۷، ۱۳۳). به گفته‌ی او، هر جا قانون نیست، حفظ مراتب شرف و ناموس هم وجود ندارد و «کفایت بشری در آنجا به اصلاح معایب و رفع مفساد و نشر مساوات کافی نیست» (طالبوف، ۱۳۴۷، ۲۸۹). از نظر طالبوف، تنها با قانون و حاکمیت قانون می‌توان پادشاه و درباریان را محدود و مقید نمود و «علاج مرض ظلم و فساد و سد طرق آدمیان قانون است.» (طالبوف، ۱۳۵۷، ۲۳۹).

از دیگر اهداف و فواید قانون کمک به پیشرفت کشور است. طالبوف نشر دانش و حکومت قانون را راه ترقی می‌داند (آدمیت، ۱۳۶۳، ۱۴۷-۱۴۶). به نظر او، آن «یک کلمه‌ای» که موجب منافع انسانی است قانون است که گرچه «یک کلمه بیش نیست، اما جامع همه‌ی محسنات تمدن است.» به باور او، بدون قانون نه مُلک پاینده است و نه استقلال سلطنت. او علت نابسامانی‌ها و هرج و مرج ایران را نبود قانون و اجرانشدن آن می‌داند (طالبوف، ۱۳۵۷، ۲۲۷). زیرا طبع آدمی تمایل به سرکشی دارد و با قانون باید او را رام کرد. او با استناد به بنتام می‌گوید: انسان‌ها اصولاً علاقه‌ای به تبعیت ندارند و سرکش‌اند و نمی‌توان به خیرخواهی‌شان معتقد بود. از این رو عقلای عالم برای اینکه بتوان انسان را رام و وادار به تبعیت کرد و «معیاری برای تشخیص یقین از تردید، صدق از کذب، عدل از ظلم، نور از ظلمت و عقل از دیوانگی به وجود آید، قانون را بنا نهاده‌اند.» (طالبوف،

رفاه مال و جان از دیگر اهداف قانون است. در دوران پیش از مشروطه فقدان قانون و امنیت قضایی یکی از مواردی بود که جان و مال مردم را تهدید می‌کرد و قانونی وجود نداشت که مبنای عمل مقامات و مأمورین حکومت باشد. آنها سلیقه‌ای و مستبدانه در مورد جان و مال افراد تصمیم می‌گرفتند. به باور طالبوف، در کشوری که قانون وجود ندارد حق حیات آدمی نیز به رسمیت شناخته نمی‌شود. او در یک از نامه‌هایش می‌نویسد: «مکرر گفته‌ام روح و معنی قانون، حفظ وجود، یعنی بقای نوع است، و همه‌ی ادیان و شرایع نیز در پی این معنی هستند.» (میرزا صالح، ۱۳۸۷، ۷۳). قانون با مشخص کردن اختیارات و وظایف مقامات و تعیین جرم و مجازات، موجب امنیت قضایی و امنیت مال و جان افراد می‌شود و مأموران دولتی را از هرگونه تعرض خودسرانه به حقوق و آزادی افراد باز می‌دارد. نکته‌ی دیگری که طالبوف در خصوص فواید قانون می‌گوید ارتباط آن با تمدن است. به باور او، وجود قانون در یک کشور نشانه‌ای از خروج از حالت وحشی‌گری است. به گفته‌ی او، «عقول چندین هزارساله‌ی بشری از ادویه‌جات تجارب خودشان برای معالجه‌ی خواص بهایمی انسان معجون نافع‌ی ترکیب نموده و اسم آن را قانون نهاده و هر ملت به استعمال آن دوا معتاد نیست، بهایم و وحشی است.» (طالبوف، ۱۳۴۷، ۲۸۹).

اما چرا با اینکه قانون این همه فواید دارد در ایران اجرا نمی‌شود؟ طالبوف مهم‌ترین دلیل را «اغراض شخصی» می‌داند (۱۳۵۷، ۲۳۴). به گفته‌ی او، حکام در ایران منکر علم اداره و قضات، منکر علم حقوق هستند (طالبوف، ۲۵۳۶، ۱۱۹) و احدی از رجال راضی نمی‌شود راه مداخلش بسته شود (طالبوف، ۱۳۵۷، ۲۳۶). این افراد می‌گویند ایران بدون این «الفاظ نوظهور» (یعنی قانون) هزاران سال سر پا مانده است (همان، ۳۱) طالبوف می‌گوید رجال دربار ایران، لزوم قانون و منافع آن را خوب می‌دانند ولی عمداً تجاهل می‌کنند، زیرا تشخیص حقوق و حدود یا وضع قانون مانع‌شان می‌شود، و در نظر گرفتن «این واقعیت» که قانون می‌تواند خواص بهایمی [آنان] ... را مقید و [آنها] ... را با نوکر[شان] دوش‌به‌دوش در پیشگاه قضاوت بنشانند»، لرزه بر اندامشان می‌افکند (همان، ۵۸). اینان برای اینکه با دیگران در یک خط نایستند قانون را باعث «فساد و بی‌ادبی مردان و

بی‌عصمتی نسوان و آزادی شرب خمر» و سایر امور خلاف احکام دانسته و هم‌صدا با هم شریعت را در خطر می‌شمارند. در حالی که قانون برای حفظ ناموس ملت و تقویت شریعت و اجرای قرآن مجید است، نه تقلید فرنگیان (طالبوف، ۲۵۳۶، ۹۹). آنها هم به‌خوبی می‌دانند «این سیئات مخالف مدنیت است و آنچه مخالف تمدن است در شریعت ما، که اساس قانون ایران خواهد بود، ممنوع است.» (همان، ۲۰). طالبوف علت مخالفت فقیهان با قانون را نیز همین نفع خصوصی می‌داند، زیرا «آن وقت در خانه‌هایشان بسته می‌شود. پس چرا در وضع قانون کفن پوشند؟» (طالبوف، ۱۳۵۷، ۲۳۳).

۴- تقسیم‌بندی حکومت و قانون

تقسیم‌بندی حکومت‌ها از یونان وجود داشته است، اما در دوران مدرن، به‌خصوص با منتسکیو، مبنای تقسیم‌بندی حکومت‌ها تغییر کرد. طالبوف نیز از این تغییرات بی‌خبر نیست. به علت اهمیت جایگاه قانون در اندیشه‌ی او، در تقسیم‌بندی حکومت‌ها نیز ضابطه‌ی قانون را وارد می‌کند. او حکومت‌ها را به چند دسته تقسیم می‌کند. نوع اول سلطنت مطلقه است که دو صورت دارد. در یک نوع آن مثل روسیه و عثمانی، همه در برابر شاه مسئول‌اند و در نوع دیگر مثل افغانستان و ختا، شاه قانون وضع نموده و همه چیز بر مبنای عادات قدیمیه است. به نظر طالبوف، هر دوی این‌ها از انواع حکومت ظالمه‌اند (طالبوف، ۲۵۳۶، ۱۹۵). در سلطنت مطلقه، شخص اول مملکت امور را به چند نفر وزیر سپرده که فقط نزد او مسئول باشند و وضع و اجرای قانون نیز مخلوط بوده و اختیار جان و مال تبعه در اختیار شاه است. رعایا تنبیه هیچ تقصیری را قبل از صدور نمی‌دانند. گاهی آدمکش را می‌نوازند، گاهی بی‌گناه را مقتول می‌کنند، ریاست مملکت را به حکام می‌فروشند و مالیات تبعه را به اجاره می‌دهند (همان، ۱۲۸). نوع دوم سلطنت مشروطه است که در آن تاج و تخت به شخص رئیس ارث می‌رسد، ولی اداره‌ی مملکت از طریق قانون تقسیم می‌شود و «تدبیر مصالح جمهور، تعیین بودجه، وضع قانون، اعلام جنگ و صلح» همه در اختیار دو مجلس است (همان). نوع سوم جمهوری است که در آن اگر تاج و تخت و پادشاه وجود ندارد، همه چیز در اختیار مجالس است و نمایندگان رئیسی را برای

سه یا شش سال انتخاب کنند که او را پرزیدنت یا رئیس‌جمهور می‌گویند که «شاه است، اما تاج ندارد.» (همان، ۱۲۹). طالبوف باور دارد تا قانون وضع نشود نمی‌توان از حکومت انتظار عملکرد درست داشت؛ زیرا بدون وضع قانون چطور می‌توان عزل وزیر را خواست؟ مسئولیت وزرا تازه بعد از وضع قوانین ممکن می‌شود (طالبوف، ۱۳۵۷، ۹۵، ۹۷).

۵- تعارض شریعت و قانون

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در مشروطیت ایران و تأسیس قانون، نسبت مفهوم قانون با شریعت بود. نخستین بار ملکم در این خصوص سخن گفت. به اعتقاد او کامل‌ترین قوانین در شرع اسلام است و تنها کاری که ما باید در ایران انجام دهیم این است که قوانین شرع را جمع کنیم و شکل قانون غربی به آنها بدهیم، زیرا «منبع جمیع فیوضات هستی در خزانه‌ی شریعت اسلامی» است و بهترین قوانین همان قوانین ۱۳۰۰ پیش است (ملکم‌خان، ۱۳۵۵). مستشارالدوله با نوشتن رساله‌ی یک کلمه کوشید از طرح ملکم جلوتر برود. او برخلاف ملکم، به عنوان اولین نویسنده‌ی ایرانی به بیان پنج تفاوت بین کد یا قانون با شریعت پرداخت (مستشارالدوله، ۱۳۸۶، ۲۸-۲۵) و نشان داد به این‌همانی این دو مفهوم باور ندارد. همچنین برخلاف کتابچه‌ی غیبی ملکم، به شدت با ترجمه‌ی قوانین مخالفت کرد و گفت هر قانون برای زمان و مکان مخصوصی است (همان، ۳۳). او معتقد بود که «روح دایمی کدها» و «جان جمله‌ی قوانین» را باید وارد ایران کرد و برای این کار ۲۱ بند از اعلامیه‌ی حقوق بشر و اعلامیه شهروند فرانسه را ترجمه و کوشش کرد ثابت کند این موارد هیچ تضادی با اسلام ندارند. جواد طباطبایی در تفسیری که از یک کلمه ارائه داده کوشیده است نظریه‌ای از این کار مستشارالدوله بیرون بکشد. او معتقد است مستشارالدوله برخلاف آنچه همه‌ی تاریخ‌نگاران مشروطه گفته‌اند نه در پی توجیه شرعی مشروطیت، که در پی طرح نظریه‌ای برای تبدیل شرع به قانون جدید است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ۵۴۷-۵۴۵). آخوندزاده هم معتقد بود اساس شریعت با اساس قانون در تضاد است و «کریستیکا»ی تندى بر مستشارالدوله وارد کرد (آخوندزاده، ۲۵۳۷، ۴۰-۳۳). به باور ما، اندیشه‌ی طالبوف در این حوزه به مستشارالدوله نزدیک‌تر است و کاری را که

مستشارالدوله نتوانسته بود انجام دهد او به خوبی انجام داد. او کوشش کرده است به نحو منسجم و دقیقی وارد این بحث بشود و نظرات خود را ارائه دهد. به اعتقاد او، در وضعیت کنونی ایران نه دستگاه وضع قانون و قانون موضوعه دارد، و نه مملکت برپایه فقه است و نه شرع اجرا می‌شود. پس نباید این بهانه را آورد که با آمدن قانون شریعت تعطیل می‌شود، زیرا اصولاً در این کشور شریعت هم اجرا نمی‌گردد و نوعی آشفتگی بر آن حاکم است (آدمیت، ۱۳۶۳، ۲۶). او همچنین هدف قانون و شرع را یکی می‌داند. به باور او، اساس همه ی شرایع آسمانی و قوانین زمینی فقط سهولت زندگانی بشر و هدایت، یعنی ارائه ی صراط مستقیم برای زندگی نوع بشر است و قوانین برای همین کار وضع شده‌اند، نه برای تراشیدن صعوبت و تردید و اشکال و نادانی (طالبوف، ۱۳۴۷، ۴۸).

طالبوف سعی می‌کند قانون دنیوی را از قانون اخروی جدا کند. به گفته ی او، قانون یا همان «حق و حدّ، دو قسم است: یکی راجع به روح و یکی راجع به جسم. قوانینی که راجع به روح است، واضح آن انبیای عظام‌اند. قوانینی که راجع به جسم است عبارت است از تعیین حقوق و حدود، که عقلا و حکمای یک ملت طبق اقتضای وقت و اطوار ملیّه و هیئت جامعه ی خود به عنوان مدنی و سیاسی وضع می‌کنند. روح و جسم به هم مربوطند و وجود یکی بی دیگری محال است. شرع و قانون هم در خواص و ارتباطات مثل مرجع خود می‌باشند.» به این ترتیب، او سعی می‌کند قانون را مربوط به جسم انسان و شریعت را مربوط به روح انسان اعلام کند. این سخن تا حدی درست است، اما مسئله این است که این دو چنان به هم پیوسته‌اند که جداکردن‌شان از هم ممکن نیست. به گفته ی طالبوف، از حفظ ترکیب ارواح و اجسام شرع و قانون تولید می‌شود. «هرگاه دو منبع ابتدایی حق و حدّ را مرکّب نماییم، قوه‌ای به نام ظلم صرف تحصیل می‌کنیم. تشخیص درجات استعمال عادیّه ی این قوه را عدل صرف خوانند و ترکیب تشخیص این درجات را شرع و قانون نامیده‌اند.» (طالبوف، ۲۵۳۶، ۱۲۶). در این سخنان هدف قانون و شرع یکی ذکر شده است. همان‌گونه که ادیان موجد زندگی و ترقی ارواح‌اند، قانون نیز موجد زندگی ابدان است. قانون به دست عقلای یک ملت با سه قید «اقتضای وقت، اطوار ملیّه و هیئت جامعه» وضع می‌شود و مربوط به حقوق مدنی و سیاسی (و نه حیات شرعی) است.

طالبوف به این ترتیب می‌کوشد قانون را خارج از دایره‌ی شرع تثبیت کند. برخی از قوانین خارج از دایره‌ی شریعت‌اند و برخی داخل آن. پس حوزه‌ای از قانون با شریعت هم‌پوشی دارد و در این حوزه، شریعت می‌تواند بدل به قانون شود. به نظر طالبوف، در اینجا یک مشکل وجود دارد و آن این است که قوانین شریعت زاده‌ی زمان خود بوده‌اند (طالبوف، ۱۳۴۷، ۹۵-۹۴) و برای امروز جواب نمی‌دهند و اگر قرار باشد از قانون شرع استفاده کنیم باید در آن تجدیدنظر و دخل و تصرف کنیم. او بر این باور است که برخلاف قرآن که کلام خداست و در آن تغییر و تبدیل وجود ندارد، فقه حاصل تلاش انسان و در نتیجه، دانشی زمینی است و قواعد و احکام آن هم مانند همه‌ی تولیدات انسانی، محصول زمان و مکان مشخص است. به گفته‌ی او، احکام شرع ولو حدود و حقوق را مشخص کرده باشند، مربوط به هزار سال پیش‌اند و برای امروز «باید سی هزار مسئله بر آن بیفزاییم» (طالبوف، ۱۳۵۷، ۲۶). به اعتقاد او، احکام هر عصر متعلق به زندگی معاصرین آن است و برای سهولت معیشت آنان وضع شده است و فقه هم از این قاعده مستثنی نیست. پس آنچه در عصر خلفای عباسی (دوره‌ی تدوین فقه) لازم بوده است «در این عصر ترقی، از حیز انتفاع افتاده» است. البته او اضافه می‌کند که اصول همچنان به جای خود محفوظ‌اند، اما هر دوره‌ای به مقتضیات زمانه تغییر می‌پذیرد. از این رو باید مسائل جدیدی به فقه بیفزاییم و احکام تازه‌ای وضع کنیم تا قادر به اداره‌ی امور امروز باشیم. اگر این کار انجام نشود «اخلاف ما می‌آیند و بر طبق اقتضای عصر خود، احکام بی‌وجه موضوعی ما را آسوده در مخزن می‌چینند و می‌گذارند و از آن خودشان را وضع و اجرا می‌نمایند.» (طالبوف، ۱۳۴۷، ۹۴). به گفته‌ی او، «عصر ما عهد عتیق نیست، ما در دوره‌ی جدید هستیم» (همان، ۹۸).

اما چگونه باید این کار را انجام داد؟ به نظر او، برای این کار ما نه به شریعت خود دست می‌زنیم نه چیزی بر آن می‌افزاییم. مسائلی که جزو حکم قرآن است و آنها را بشر برای سهولت عصر خود وضع کرده و «از کثرت کار و امتداد هزاران سال و تغییر زمان، پیر و علیل و خسته شده است کنار می‌گذاریم و احکام جدید و مقتضیه را به کارکردن وامی‌داریم.» او برای توجیه نظر خود از یک اندیشه‌ی کلامی در اسلام استفاده کرده و

می‌گوید، بدیهی است عالم حادث است و هر حادثی متغیر است. اگر ما آنچه را که هزار سال قبل مربوط به امور حادث و متغیر بود قدیم بدانیم و مصون از تغییر یا حدوث بشماریم، سند بیّن جهل و اثبات فساد عقیده‌ی ما می‌شود، زیرا قدیم فقط مخصوص خدا و کلام اوست (همان، ۹۵). این سخنان طالبوف طرحی دقیق و پیشنهادی مشخص است. چنین پیشنهادی با چنین صراحتی در عصر مشروطه فقط بر زبان او بود که جاری شد و به جرئت می‌توان گفت حتی تا دهه‌ها هیچکس چنین صراحتی به خرج نداد.

بحث بعدی طالبوف کمک قانون به شرع است، که آن را الزامی می‌کند. احکام شریعت در ایران هرگز الزامی نبودند و اجرای آنها به اراده‌ی قدرت و حاکمان وابسته بود. طالبوف در یکی از پاسخ‌هایش به کسانی که تدوین و اجرای قانون را در تعارض با شرع می‌دانند چنین استدلال می‌کند که با اجرای قانون، مقررات شریعت که باید به آن عمل شود الزامی می‌گردد و «احکام معوق شرع» اجرا می‌شود (طالبوف، ۲۵۳۶، ۲۱۰-۲۰۹؛ ۱۳۴۷، ۲۸۹)، زیرا تنها قانون است که می‌تواند احکام شرع را جاری سازد. او شرع بی‌قانون را «روح بی‌قالب و اراده‌ی بی‌آمر می‌خواند.» (طالبوف، ۱۳۴۷، ۲۹۰). به این ترتیب، به نظر او احکام اسلام را می‌توان با قانون از حالت معطل بیرون آورد، زیرا هر فرد ملت ایران باید بداند که چون متدین به دین پاک اسلام است، باید از همه‌ی منهیات پرهیز کند. پس قانون در جامعه‌ی ایران برای تقویت شریعت است، نه تقلید فرنگیان و اساس آن شریعت پاک اسلام و نصوص مقدسه‌ی قرآن خواهد بود.

حال چگونه می‌توان شرع را با قانون الزامی کرد؟ به اعتقاد او، برای این کار لازم است قوانین قدیم شرع و مسائل جدید افزوده به آن را در قالب قانون ارائه کرد یا به عبارت دیگر، احکام شرعی را مدون ساخت (طالبوف، ۲۵۳۶، ۱۳۶). در اینجا او اعتقاد رایج روشنفکران عصر قاجار را تکرار می‌کند که قوانین غرب از روی قوانین شرع ما نوشته شده است. به اعتقاد او، اخذ علم و آیین تمدن جدید، به‌ویژه قوانین و آداب سیاسی، باید بر پایه‌ی قرآن و احکام اسلامی و زیر نظر علمای دینی باشد و از قول جعفرخان مشیرالدوله می‌نویسد، «فرنگی‌ها آن را از ما دزدیده و اسمش را قانون گذاشته‌اند.» (همان، ۱۱۳). طبق این باور، «منبع قوانین اسلام قرآن شریف ماست که مادام‌الدهر بر ملت ایران

مفهوم قانون در اندیشه‌ی طالبوف تبریزی | ۱۲۳

حلال او حلال و حرام او حرام است.» اما مشکل اصلی این قواعد، تخصصی بودن آنهاست و جز علما، کسی به آنها دسترسی و تسلط ندارد. به گفته‌ی او، معنی «آیات قرآن را جز علما، دیگران نمی‌دانند. ما می‌خواهیم او را در دسترس بکنیم، [تا] همه بدانند و بفهمند» و توضیح معانی قرآن را در فصول متعدد، تحت عنوان قانون با رعایت «اقتضای عصر» بیاوریم (طالبوف، ۱۳۵۷، ۱۲۲). پس کار قانون، ساده‌کردن الفاظ شرع است. او همچنین معتقد است احکامی که در طبایع عموم سکنه تاثیر خاصی داشته باشد باید براساس شرع مبین وضع و به صحه‌ی مجتهد عصر موشح گردد، از دستگاه قانون برآید و در دستگاه مخصوص اجرا شود (طالبوف، ۲۵۳۶، ۹۸). حقیقت آن است که برخلاف طرح ستودنی طالبوف، قوانین شرع چنان درهم‌تنیده هستند که نمی‌توان به این سادگی چنین تفکیک‌هایی را انجام داد. بعدها با انقلاب اسلامی این مناقشات از سر گرفته شد و هنوز ادامه دارد و برخی محققین نسبت فقهِه و قانون را بزرگ‌ترین پرسش سده‌ی اخیر دانسته‌اند (فیرحی، ۱۳۹۱، ۲۱۴).

۶- مرجع وضع قانون

یکی از ویژگی‌های قانون در معنای مدرن آن، وضع شدن و نه کشف شدن است. در گذشته، قانون منبعی فراانسانی داشت که انسان تنها در پی کشف آن بود. اما در دوران مدرن، انسان است که با اراده و تکیه بر عقل خودبنیاد به وضع قانون می‌پردازد. به اعتقاد طالبوف، ملت بر مبنای قاعده‌ی اکثریت مرجع وضع قانون است (طالبوف، ۲۵۳۶، ۱۷۹؛ ۱۳۵۷، ۱۲۱). بنا به قول صحیح یکی از محققین، او به این نکته‌ی حقوق جدید التفات پیدا کرده بود که اساس قانون اکثریت عمومی است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ۶۰۲). مبنای منبع بودن ملت در اندیشه‌ی او این است که صدای جماعت را صدای خدا می‌دانست و معتقد بود این صدا اثر همان کلمات آسمانی را خواهد داشت (طالبوف، ۲۵۳۶، ۲۱۱). این اشاره‌ی ظریفی به حاکمیت مردم است که در آن فضا قابل بیان نبود. همچنین به اعتقاد او، چون اجتماع همه‌ی ملت بر سر موضوع تصویب قانون عملاً ناممکن است، باید قاعده‌ی اکثریت را مبنای وضع قانون قرار داد. در اندیشه‌ی او «قانون برای اعتدال امزجه‌ی عمومی با اکثریت

آرا وضع می‌شود و قانونی که سعادت گروه معدودی را تأمین می‌کند مطرود است» (همان). گذشته از اینکه طالبوف ملت را بر مبنای حاکمیت ملی مرجع وضع قانون می‌دانست، از منظر دیگری هم معتقد بود که قانون‌گذاری در صلاحیت ملت است: اینکه هدف قانون تأمین سعادت ملت است و خود ملت باید با قانون‌گذاری سعادت خود را تشخیص دهد و تأمین کند و اکثریت در مجلسی که برگزیده‌ی ملت است آرای خود را بیان می‌کنند (اکبری نوری، ۱۳۸۵، ۲۰۸). دفاع او از اکثریت برای وضع قانون به علاقه‌ی او به مکتب فایده‌گرایی برمی‌گردد. قانون به منزله‌ی عقیده‌ی اکثریت با نقدهای جدی روبرو شده است و فیلسوفان حقوق بر این مسئله تأکید کرده‌اند که اکثریت نمی‌تواند هر قانونی را وضع کند. سال‌ها قبل از او توکویل به خطر استبداد اکثریت پرداخته بود و طالبوف از این مسئله بی‌اطلاع بود.

او برخلاف سنت وضع قانون به دست شاه، عمل پادشاه را قانون نمی‌داند. به گفته‌ی او، در حکومت مطلقه یا قانون مخصوص ندارند و یا اگر دارند وضع و اجرای آن مخلوط است (همان، ۲۱۰) و باید بین قانون به منزله‌ی یک خودکامگی سازماندهی شده و قانون به معنای اراده‌ی مردم تفکیک قائل شد (آدمیت، ۱۳۶۳، ۳۹). طالبوف قوانینی که واضع آن ملت نباشند را تنظیمات می‌داند (همان، ۹۲) و می‌گوید قانونی که دولت یا پادشاه برای ملت تنظیم کند نه قانون، که قواعد انتظامی است (منافی، ۱۳۹۲، ۱۴۹). وضع قانون به دست پادشاه در واقع چیزی بیش از قانون منس کردن یک حکمروایی استبدادی یا دیوان‌سالارانه کردن استبداد در لوای «حقوق فردی و جمعی» نیست (وحدت، ۱۳۷۹، ۱۵۰). به نظر می‌رسد طالبوف به دو دلیل با وضع قانون به دست پادشاه مخالف بود. نخست، قوانینی که پادشاه وضع می‌کند تنها برای نشر اقتدار اوست، نه برای مصالح امور جمهور (راسخ و بخشی‌زاده، ۱۳۹۳، ۹). و دوم، در این صورت تقنین و اجرا در یک شخص جمع می‌شود و این خلاف اصل تفکیک قواست و موجب استبداد و فساد می‌شود.

در سخنان طالبوف در خصوص مرجع وضع قانون تعارض وجود دارد، زیرا در جایی می‌گوید قانون در جامعه‌ی ایران جایگاهی ندارد مگر برای تقویت شریعت و احترام قرآن مجید، و اساس آن شریعت پاک اسلام و نصوص مقدسه‌ی قرآن خواهد بود؛ حال آنکه در

جای دیگری تاکید می‌کند که منشأ قانون اراده‌ی ملت است که ملت آن را به‌وسیله‌ی نمایندگان و بر مبنای اصل اکثریت، وضع می‌کند. یکی از محققین در مقام حل این تعارض گفته است: «طالبوف به‌روشنی قانون‌گذاری را از اختیارات ویژه‌ی اکثریت مردم برای سعادت عموم می‌داند و لزوم مذهب و قوانین پیامبران را انکار نمی‌کند، ولی آنها را دور از امور کشور و جنبه‌های مادی زندگی نگاه می‌دارد.» (حائری، ۱۳۶۴، ۵۰).

نتیجه‌گیری

مفهوم قانون یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم دوران مدرن است. در گذشته، قانون امری فراتر از درک انسان تلقی می‌شد که توسط دستورات آسمانی به انسان ابلاغ می‌گردید یا در طبیعت وجود داشت و نهفته بود و انسان وظیفه‌ای جز کشف آن و اطاعت از آن نداشت. با پیدایش دوران مدرن و درک جدیدی از انسان، خدا و جهان، به تدریج اندیشه‌ی وضع قانون و نه کشف آن توسط انسان مطرح شد. در این درک جدید از قانون سؤالات بسیاری مطرح شد: قانون چه معنایی دارد؟ چگونه وضع می‌شود؟ مرجع وضع آن کدام نهاد است؟ تکلیف آن با قوانین در معنای سنتی چیست؟ و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ ایرانیان از همان آغاز آشنایی با تجدد متوجه این مفهوم کلیدی شدند. از میان کسانی که در عصر قاجار به این مفهوم پرداختند مقام طالبوف از دیگران رفیع‌تر است. در این مقاله کوشش شد نشان داده شود او چگونه با دقت نظر قانون را تعریف کرده، به اهداف آن پرداخته، منبع وضع آن را مشخص کرده و مهم‌تر از همه کوشیده است نسبت آن با شریعت را روشن کند.

با این همه و به رغم تلاش درخور طالبوف، کار او خالی از ایراد نبوده است. او نیز همانند دیگر روشنفکران عصر مشروطه هرگز به صورت مستقل و منسجم به مسئله و مفهوم کلیدی قانون نپرداخت و بسیار پراکنده و در لابه‌لای نوشته‌هایش از سخن گفته است. این مقاله کوششی برای انسجام‌بخشیدن به این پراکندگی بود. گفته شد که در برخی از حوزه‌ها از جمله ویژگی‌های قانون، دیگر روشنفکران دقیق‌تر از او نوشتند، اما درباره‌ی تعریف قانون و هدف و فایده‌ی آن، او گامی از همگنان خود جلوتر بود. در مورد نسبت شریعت و قانون، طالبوف متوجه یک مسئله‌ی مهم یعنی نسبت شریعت و قانون شد و

منسجم‌ترین سخنان را در این خصوص در میان روشنفکران بیان کرد. البته مسئله چنان که او می‌اندیشید ساده نبود و با پیروزی مشروطیت نزاع مهمی میان طرفداران شریعت یعنی نحله‌ی آخوند خراسانی از یک سو، و شیخ فضل‌الله نوری از سوی دیگر، در خصوص نسبت شریعت و قانون درگرفت. این نزاع نشان داد حل این مسئله بسیار دشوارتر از آن بود است که امثال طالبوف می‌اندیشیدند از آن زمان تا کنون مهم‌ترین مسئله‌ی حقوقی ایران بوده است.



منابع و مآخذ

- آبادیان، حسین، (۱۳۸۱)، بحران آگاهی و تکوین روشنفکری در ایران، تهران: انتشارات کویر.
- آجدانی، لطف‌ا...، (۱۳۸۶)، روشنفکران در عصر مشروطیت، اختران.
- آجدانی، ماشا...، (۱۳۸۱)، مشروطه‌ی ایرانی، تهران: اختران.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی، (۲۵۳۷)، مقالات فلسفی، به کوشش ح صدیقی، کتاب ساوالان.
- آدمیت، فریدون، (۱۳۶۳)، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، چاپ دوم، تهران: دماوند.
- اکبری نوری، رضا، (۱۳۸۵)، «اندیشه‌های سیاسی طالبوف تبریزی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۲۲۷-۲۳۰ صص ۲۰۲-۲۱۵.
- جمال‌زاده، ناصر، (۱۳۸۷)، «ویژگی‌های جامعه‌شناختی اندیشه‌ی سیاسی طالبوف»، پژوهش‌نامه‌ی علوم سیاسی، سال ۴ شماره‌ی اول، صص ۱۰۹-۱۴۸.
- حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۴)، تشیع و مشروطیت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- راسخ، محمد و بخشی‌زاده، فاطمه (۱۳۹۳) «مفهوم قانون در عصر مشروطه: نویسندگان متقدم»، فصلنامه‌ی تحقیقات حقوقی، ش ۶۸، صص ۱-۲۳.
- راسخ، محمد، (۱۳۸۶)، «مدرنیته و حقوق دینی»، نامه‌ی مفید، ش ۶۴، صص ۳-۲۶.
- روسو، ژان ژاک، (۱۳۷۹)، قرارداد اجتماعی، ترجمه‌ی مرتضی کلاتریان، نشر آگه.
- زرگری نژاد، غلامحسین، (۱۳۹۸)، اندیشه و سیاست در عصر قاجار، تهران: نگارستان اندیشه.
- طالبوف، عبدالرحیم، (۱۳۴۷)، مسالک المحسنین، به کوشش باقر مؤمنی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- طالبوف، عبدالرحیم، (۱۳۵۷)، آزادی و سیاست، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات سحر.
- طالبوف، عبدالرحیم، (۲۵۳۶)، کتاب احمد، به کوشش باقر مؤمنی، تهران: انتشارات شبگیر.
- طباطبایی، سید جواد، (۱۳۸۶)، حکومت قانون، تبریز: انتشارات ستوده.
- فشاهی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، تحولات فکری و اجتماعی در جامعه قسودالی ایران، تهران: انتشارات گوتنبرگ.
- فیرحی، داوود، (۱۳۹۱)، فقه و سیاست در ایران معاصر، نشر نی.
- ماتیو، برتران، (۱۳۹۱)، قانون، ترجمه‌ی مجید ادیب، تهران: انتشارات میزان.
- مرادخانی، فردین، (۱۳۹۶)، خوانش حقوقی از انقلاب مشروطه‌ی ایران، تهران: میزان.
- مستشارالدوله، میرزا یوسف خان، (۱۳۸۶)، یک کلمه، به اهتمام علیرضا دولت‌شاهی، انتشارات بال.

- مقیمی، شروین (۱۳۹۷)، «زایش ایده‌ی شهروندی در ایران معاصر از منظر فلسفه‌ی سیاسی»، علوم سیاسی، سال ۲۰، ش ۸۲.
- ملک‌خان، (۱۳۲۷)، مجموعه‌ی آثار میرزا ملک‌خان، به کوشش محیط طباطبایی، ناشر علمی.
- ملک‌خان، (۱۳۵۵)، روزنامه‌ی قانون، به کوشش هما ناطق، انتشارات امیرکبیر.
- ملک‌خان، (۱۳۸۸)، رسائل ملکم، به کوشش حجت‌ا... اصیل، نشر نی، چاپ دوم.
- منافی، میرعلی، (۱۳۹۲)، میرزا عبدالرحیم طالبوف، ترجمه‌ی پرویز زارع شاهوسی، تبریز: بی‌نام.
- منوچهری، عباس و خالقی، فرید، (۱۳۹۳)، «امر سیاسی و پراکسیس در اندیشه‌ی سیاسی طالبوف»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ش ۳۶، صص ۱۱۱-۱۳۶.
- مونتسکیو، شارل، (۱۳۴۹)، روح‌القوانین، ترجمه‌ی علی‌اکبر مهتدی، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
- میرزا صالح، غلامحسین، (۱۳۸۷)، بحران دموکراسی در مجلس اول: یادداشت‌های میرزا فضلعلی تبریزی، تهران: نگاه معاصر.
- وحدت، فرزین، (۱۳۷۹) ف «رویاریوی اولیه‌ی روشنفکری ایران با مدرنیته: یک رویکرد دوگانه»، گفتگو، ش ۳۰، صص ۱۲۵-۱۶۵.
- ولتر، فرانسوا، (۱۳۷۳)، فرهنگ فلسفی، ترجمه‌ی نصرالله فلسفی، نگاه ترجمه و نشر.

- Bentham, Jeremi (2001), *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*, Batoche Books Kitchener.
- Fuller, Lon (1969), *The Morality of Law*. Yale University Press, second Ed.
- Grossi, Paolo (2010), *A History of European Law*. Chicester, United Kingdom: John Wiley and Sons Ltd.
- Habermass, Jürgen (2001), "Constitutional Democracy. A Paradoxical Union of Contradictory Principles," *Political Theory*, vol 29. No 6.
- Lloyd, Dennis (1977), *The Idea of Law*, Penguin Books.